

تاریخ وصول: ۸۷/۵/۹

تاریخ پذیرش: ۸۷/۷/۲۵

«نای نیایش در نیستان آفرینش»

دکتر محمدرضا شادمنامان^۱

فارغ‌التحصیل دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

چکیده مقاله:

از نظر مولوی، پرورگار متعال خیر محض است، انسانی که در سیر صعودی معنوی قرار می‌گیرد خیر محض را می‌ستاید. او عشق معبود لایتناهی را شعله‌ای می‌داند که هر چیزی جز معشوق را در نظر نیایشگر می‌سوزاند. مولوی نیایش را توفیق الهی می‌داند و هر دعائی را مستلزم داشتن شایستگی نیایشگر برای آن می‌داند و اعتقاد دارد که فطرت روح انسانی با توحید الهی سازگار است، نباید آنرا در قید و بند ما سوی‌الله گذاشت. از منظر او همه مخلوقات جهان به نوعی در نیایشند.

صد کتاب ار هست جز یک باب نیست صد جهت را قصد جز محراب نیست

۳۶۶۷/۶

از منظر مولوی ذکر، فکر را بالا می‌برد و عشق، باعث ذکر و نیایش می‌شود و انسان در صورت اتصال به دریای لطف حق، صفت الهی پیدا می‌کند و در نتیجه آرامش می‌یابد و به نهایت فراغت می‌رسد.

کلید واژه‌ها:

نیایش، خداوند، عشق، انسان، آرامش، روح.

1- navid-shdmanaman@yahoo.com

پیشگفتار

قال ربکم : «أدْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ، بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را».

چیست این کوزه، تن محصور ما و ندر آن آب حواس شور ما
ای خداوند این خم و کوزه مرا در پذیر از فضت‌الله اشتری
کوزه‌ای با پنج لوله پنج حس پاک‌دار این آب را از هر نجس
تا شود زین کوزه منفذ سوی بحر تا بگیرد کوزه ما خوی بحر^۲

دعا و نیایش ارتباط انسان خاک‌نشین با مبدأ اعلای فیض و رحمت الهی است، انبیای بزرگ (ص)، ائمه هدی (ع)، همه صاحب‌دلان و اندیشمندان فرهیخته ما عالی‌ترین و بهترین ارتباط با معبود تعالی را دعا و نیایش دانسته‌اند اعتکاف حضرت ختمی مرتبت (ص) در غار حرا و نیایش همه انبیاء (ص) مناجات حضرت علی (ع) در نخلستان‌های مدینه و کوفه و ادعیه همه ائمه اطهار علیه السلام به ویژه نیایش حضرت امام حسین (ع) در عرفات و صحیفه سجّادیه حضرت امام سجّاد (ع) همگی دال بر اهمیت و نقش دعا در وارستگی روح و روان انسان می‌باشد.

دعا و نیایش، نفی تلاش و کوشش در راه رسیدن به اهداف متعالی نیست بلکه انسان را با اطمینان کامل در راه رسیدن به هدف خود مصمم‌تر و جدی‌تر می‌نماید. مولوی به عنوان عالم و عارف برجسته اهمیت بسیار خاصی را برای دعا و نیایش قائل، و معتقد است که انسان اگر صادقانه و خالصانه با عشق پاک، به درگاه حضرت حق تضرع و نیایش کند به نتیجه آن امید

۱- قرآن کریم، سوره غافر، آیه ۶۰.

۲- مثنوی معنوی، ۱/۱۱/۱-۲۷۰۸.

بیشتری خواهد داشت انسان اهل دعا و نیایش چون همیشه احساس می‌کند روزنه‌ای امیدوی بسوی حقیقت و درگه معبود مطلق باز است خود را در این جهان تنها و غریب احساس نمی‌کند با دعا و نیایش خود را آرام می‌بخشد.

پیشینه تحقیق

با اینکه ادعیه و مناجات مولوی در بعضی از کتب نویسندگان و همچنین شارحین آثار مولوی بالاخص مثنوی آمده است، اما کتبی که مختص نیایش در آثار مولانا باشد چند مورد بیشتر نبود که عبارتند از:

- ۱- نیایش در مثنوی، که پژوهشی است در پیرامون مسأله دعا و نیایش در مثنوی (معرفی دعا‌های مثنوی معنوی) به اهتمام محمد کرباسی.
- ۲- نیایش در مثنوی، پایان نامه کارشناسی ارشد، ابراهیم خدایار، دانشگاه تهران، به اسماعیل حاکمی و محمد رضا شفیعی کدکنی سال ۷۴-۱۳۷۳.
- ۳- تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی محمد تقی جعفری
- ۴- سایر شروح مثنوی

روش شناسی:

در این تحقیق به شیوه تحلیل محتوایی به بررسی مکتب مولوی و نقش عشق در نیایش و تأثیر آن در آرامش روانی پرداخته شده است و سپس نقش نیایش در ارتباط با متغیرهای آرامش روحی بررسی گردیده است در این زمینه به بررسی اسناد و متون و آثار مرتبط با این مقوله از قبیل ادعیه و نیایش‌هایی از قرآن کریم، صحائف نبوی، نهج البلاغه، صحائف ائمه اطهار (ع)، ادعیه قدسی و نیایش‌های سایر عرفا، پرداخته شده است. دفتر شش‌گانه مثنوی مطالعه و اشعار مربوط به عشق و نیایش بررسی و اشعار مربوط به موضوعات مطروحه در این مقال از دیوان شمس و فیه مافیه، مجالس سبعه، مکاتیب مولوی و همچنین در حد وسع از آثار شعرا و نویسندگان دیگر استفاده شده است تا رابطه لاینفک نیایش و آرامش بیشتر ملموس و آشکار شود.

مشرّب عرفانی مولوی در نیایش

مکتب مولوی دریایی از معارف الهی است با امواجی بزرگ از معانی عمیق عرفانی که

زورق عقل از غور و تعمق در آن عاجز است. در منظر عرفانی مولوی همه عالم محضر خداست و همه جهان قبله است و هر کسی بهره‌ای از عشق برده است نیاشگر، و مولوی خود نیاشگر بزرگی است. نیاشگری که گاهی از شدت عشق خرق عادت می‌کند مگر نه اینکه هر کتابی باید با نام خدا آغاز شود و به نام مبارک او تیمن و تبرک پیدا کند. پس چرا مثنوی از این راه آشکار و واضح نمی‌رود تا آنجا که طاعنان فرصت طعنه می‌یابند: او را نگاه کن که چه بی‌راهه می‌رود!

سرآغاز همه دیوان شعرای مسلمان به تحمید و توحید حضرت حق مزین است فقط مثنوی مولاناست که ناله خود را با ناله نی آغاز می‌کند. آیا از انسان عارفی که خود و همه مخاطبان خود را به ذکر و نیایش در مقابل معبود لایزال دعوت می‌کند ترک این بدیهیات مسلم عجیب نیست؟

ولی او خود پاسخ می‌دهد:

این ثنا گفتن زمن ترک ثناست کاین دلیل هستی و هستی خطاست
پیش هست او بیاید نیست بود چیست هستی پیش او کور و کبود^۱

او آنچنان در عشق محبوب ازلی و ابدی خود مستغرق است که خودی نمی‌شناسد تا از زبان آن ثنا گوید:

من چه گویم یک رگم هشیار نیست شرح آن یاری که او را یار نیست^۲

سرآغاز مثنوی خود یک آغازی دیگر است آغاز با زبان بی‌زبانی که زبان را یارای گفتن نیست، و آغاز گرش از همه خودی‌ها و خودبینی‌ها خالی شده است مانند نی نغماتش پر از نفحات معشوق حقیقی‌ست که از نای او می‌تراود و در لبان او غنچه وار می‌شکفتد و لاله وار لال می‌گردد.

لا تکلفنی فانی فی الفناء کلت افهامی فلا احصى ثناء^۳

۱- مثنوی معنوی، ۵۱۸/۱-۵۱۷.

۲- همان، ۱۳۰/۱.

۳- همان، ۲۶۹۴/۱.

و به قول حافظ بزرگ:

زبان ناطقه در وصف شوق ما لالست چه جای کلک بریده زبان و بیپده گوشت^۱

گویی نیایش در آغاز مثنوی به نوعی تبیین «انالحق منصور حلاج» است یعنی هر چه در وجود من می بینید حق است و من خود غیر از تجلی حق چیزی نیستم «چنانک چون منصور را دوستی حق به نهایت رسید دشمن خود شد و خود را نیست گردانید» گفت: «انالحق» یعنی من فنا گشتم حق ماند و بس و این به غایت تواضع است و نهایت بندگی است یعنی اوست و بس. دعوی و تکبر آن باشد که گویی تو خدایی و من بنده، پس هستی خود را نیز اثبات کرده باشی و این نیز که می گویی «هوالحق» هم دوئیت. زیرا تا انا نباشد هو ممکن نشود پس حق گفت انالحق. چون غیر او موجودی نبود و منصور فنا شده بود^۲

مولوی برای نیایش از وادی و شهر هفتم هفت شهر عشق عطار وارد می شود آغاز راه را با فقر و فنا آغاز می کند چون از همان ابتدا دوئیت را در محضر حق نمی تابد اما فنا می کند و عین زندگی است و رسیدن به آن آب حیاتی است که هیچ تاریکی و ظلمتی را در آن راه نیست. بدون شک بزرگترین مشرب عرفانی مولانا قرآن کریم است. که او با الهام گرفتن از این کتاب عظیم و شریف الهی در همه زوایای عرفان به ویژه در زمینه دعا و نیایش به سخن می پردازد. نشأت گرفتن از کلام بی بدیل آسمانی است که زبان مولوی را شیوایی و حلاوت خاصی بخشیده است و گاهی مولوی عین آیات شریفه را در اثنای اشعار و کلام خود درج می کند.

«قل تعالوا» گفت حق ما را بدان تا بود شرم اشکنی ما را نشان^۳

رو بر سلطان و کار و بارین حس تجری تحتها الانهار بین^۴

۱ - دیوان حافظ ، ص ۱۲۸ ، غزل ۷۸.

۲ - فیه ما فیه ، ص ۱۹۳.

۳ - مثنوی معنوی، ۱/۲۶۹۴.

۴ - همان، ۱/۲۷۱۸.

گر ز گه بستانی و ننهی بجای اندر آید کوه زان دادن زیبای
پس بنه بر جای هر دم را عوض تا ز «واسجد واقترب» را بی غرض^۱

برداشت‌ها و بهره‌های قرآنی، سخن مولانا را به همراه مخاطب صاحب‌دلش به معراج معارف می‌برد.

هین مشو پنهان ز ننگ مدعی که تو داری شمع وحی شعشی
هین قم اللیل، که شمعی ای همام شمع اندر شب بود اندر قیام^۲

جهد کن تا مزد طاعت در رسد بر مطعیان آنگهت آید حسد
«ائتیا کره‌ها» مقلد گشته را «ائتیا طوعاً» صف بسرشته را^۳

مفاهیم انوار قرآنی در مکتب مولانا متجلی است در تفسیر «بسم الله» می‌نویسد: «بسم الله» اتفاق مفسران است که اینجا مضموری هست زیرا که عرب بحرف «ب» ابتدا نکنند اما اختلاف مفسران که آن مضمیر چیست. بعضی گویند که مضمیر حقیقت امر است از حق تعالی که ای بنده من چون پناه می‌گیری از شیطان، به نام من آغاز کن این خیر را تا از شر او پناه یابی و بعضی مفسران گویند آن مضمیر اخبار است از بنده که ای خدا فریاد می‌کنم از شیطان و پناه می‌گیرم به تو و پناه گرفتن به تو غیر از این نمی‌دانم که آغاز خود به نام تو کنم و در نام تو گریزم و عمل خود و کار خود را در نام تو گریزانم که هر کاری که آغاز آن به نام مبارک تو نبود آن کار ناقص و ابتر بهانه و ثمره او حاصل نشود^۴.

مولوی اسماء الله را موجی از دریا بر آمده می‌داند که چشم‌های صورت پرستان را زهره نباشد که در آن نگرند تا خود را به هفتاد آب نشویند که [لا یمسّه ألبا المطهرون] نوح علیه‌السلام می‌گفت اگر شما این نام را نمی‌بینید که چه عظیم است و چه بزرگ است دیده‌ها

۱- مثنوی معنوی، ۱۲۶-۱۲۷/۳

۲- همان، ۱۴۵۵/۴.

۳- همان، ۴۵۸۹-۴۵۹۰/۳.

۴- مجالس سبعه، ص ۴۳

را با اشک بشوید و زار و زار بگریید و بر نایبایی و محرومی خویش توجه کنید باشد که دریای رحمت بجوش آید و اندکی از عظمت این نام واقف شوید.^۱

در فیه ما فیه آمده است «هر که حسبهُ لِّلَّهِ اگر چه دو چشم بر هم زند آن ضایع نیست «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» چون اندرون تاریک است و محجوب نمی بیند که چقدر پیش رفته است آخر ببینید «الدنيا مزرعه الاخره» هر چه اینجا بکارد آنجا بر گیرد»^۲.

الحمد لله الذی کاندردو عالم اوست حی همچون صفات ذات هو والله خالق کل شی
قیوم قادر قاهری کز نقش قهرش نه ملک ناگه بسوزد در دمی چندانکه تو گوئی که هی^۳

بعد از قرآن کریم مآخذ و منابع دیگر مولوی احادیث و روایات شریفه می باشند که به تناسب کلام از آنها بهره می گیرد.

ز این حکایت کرد آن ختم رسل از ملیک لایزال لم یزل
که نگنجیدم در افلاک و خَلا در عقول و در نفوس ما هدی

عشق و نیایشی که برای مولوی یک مسلک و ملکه در آمده بود در حقیقت نشأت گرفته از مکتب پدر عارف او بهاء ولد می باشد که او با کردار و رفتار و گفتارش آن اعتقاد را به پسرش جلال الدین محمد القاء می کرد. «من همه قرآن را تتبع کردم، حاصل معنی و هر آیتی و هر قصه ای این یافتم که ای بنده، از غیر من ببر که آنچه از غیر یابی از من بیابی بی منت خلق و آن ها که از من یابی از هیچکس نیابی، ای به من پیوسته، پیوسته تر شو. خواه اول قرآن مطالعه کن و خواه آخر قرآن این است که ای ز من شکسته با من پیوند یاب^۴، همچنین استاد و مراد مولوی برهان الدین محقق ترمذی القاگر آموزه معنوی او بود آنجا که می گوید: «مصباح نور ایمان در زجاجه تن مؤمن است. تن عارف از مجاهده همچون زجاجه شود، ... نور ایمان از او

۱ - مجالس سبعه، ص ۴۵

۲ - فیه مافیه، ص ۴۸

۳ - د.ش، ۲۳۰۸.

۴ - معارف بهاء ولد، ۱/۲۱۹

تافتن گیرد لاجرم تن عارف نازک شود نوریست در عین نهاد آدم نهاده اند، آن نور ظاهر نشود الا به مجاهده^۱»

اما در مورد مراد جان او شمس تبریزی که الحق به اذعان خودش رستخیز ناگهانی بود که پیشه اندیشه او را آتش زد و سخن او را چون وجود پر شرارش آتشین کرد چه تعبیری باید بکار برد.

صنما چگونه گویم که تو نور جان مایی که چه طاقتست جان را چو تو نور، خودنمایی
تویی گوهری که محوست دو هزار بحر در تو تویی بحر بی کرانه ز صفات کبریایی
به وصال می بنالم که چه بی وفا قرینی به فراق می بزارم که چه یار باوفایی^۲

از میان عرفای دیگر علاوه بر سنائی، عطار نیشابوری و دیگران، برخی از اندیشه‌های محیی الدین ابن عربی با تفکر مولانا هماهنگی پیدا می‌کند اگر چه آن بزرگ نسبت به بعضی از آرای ابن عربی نظر موافقی نداشت. اما اعتقاد آن‌ها در آفرینش عالم، درباره حبّ و محبت، و نیایش بسیار به هم نزدیک است با این تفاوت که ابن عربی کلمه حبّ را به جای عشق به کار می‌برد البته در مکتب مولانا و ابن عربی تراوش‌هایی هم از اندیشه‌های افلاطون به چشم می‌خورد آنجا که می‌گوید: «سالک را تا عشق که راه جاویدان است پس از طی مراحل بجایی می‌رسد که پی می‌برد زیبایی هر جا که باشد و بهر لباسی که در آید یکی است و بیش از یکی نیست از آنجا به عشق معرفت می‌رسد و چون در این راه سالک شد به معرفتی می‌رسد که زیبایی مطلق است، وقتی به مشاهده این زیبایی نائل آمد از آلودگی‌های جسم بری می‌شود و این غایت منظور هر عاشق است و چون عاشق به این مرحله می‌رسد دوست خداوند می‌شود و جاویدانی می‌یابد^۳» در همان رساله از زبان سقراط به آگاتون می‌گوید: «که عشق دعا و نیازهای مردمان را بدرگاه خدا می‌برد و فرمان خدا و الطاف او را به مردم می‌رساند او میانجی بین خدا و مردم است. از برکت اوست که جهان به هم پیوسته است^۴».

۱- معارف محقق ترمذی، ص ۲۳۴.

۲- د- ش، ۲۸۵۶.

۳- پنج رساله، (رساله مهمانی)، صص ۲۶۹-۲۶۸.

۴- همان.

دور گردون ها ز موج عشق دان گر نبودى عشق بفسردى جهان^۱

«عشق پیوستگی میان اجزای پراکنده روح‌ها در این جهان، در اصل عنصر والای آن‌هاست^۲ عشق غریزی و شوق فطری در نهاد تمام موجودات عالم امکان به ودیعه نهاده شد تا بتوانند خود را از نقصان به کمال برسانند و از شرور بپرهیزند و به جانب خیرات بگرایند اکنون می‌گویم آن موجود عالی که مدبّر کل است معشوق تمام موجودات است آن موجود منزّه از نقائص و مبرای از عیوب است باید در نهایت معشوقیت و عاشقیت باشد. آن عاملی که در فلک ایجاد حرکات می‌کند... همان غایت و غرض است که محرک فلک به سمت آن می‌رود و او معشوق است و معشوق، از آن جهت که معشوق است، نسبت به عاشق خیر است^۳»

در منظر ابن عربی در هستی جز خدا نیست و سراسر جهان پدیداری و همه پدیده‌ها مظاهر و جلوه‌گاه یک هستی مطلق هستند و حق مبدأ و منشاء هر چیز است، هم، از همه چیز جداست،... او عاشق خویش است هر عاشقی می‌خواهد خود را به معشوق خود بشناساند انگیزش عشقی یا جنبش مهری حق را به آفرینش جهان و جهانیان بر می‌انگیزد... حق همواره در تجلی است و هستی‌ها تجلیات اویند.^۴

«اندیشه باید از خود بیگانه شود تا به یگانه یا یگانگی حق و خلق برسد. رسیدن به چنین هدفی گزینش الهی است و وسیله آن خلوت، ذکر، مجاهدت و ریاضت است^۵»

با دو پا در عشق نتوان تاختن با یکی سر عشق نتوان باختن^۶

هیچکس را تا نگردد او فنا نیست گه در بارگاه کبریا^۷

۱- مثنوی معنوی، ۳۸۵۴/۵.

۲- طوق الحمامه، ص ۴۷.

۳- الهیات، (نجات)، ص ۲۴۴.

۴- الفتوحات المکیه فی معرفه الاسرار المالکیه والملکیه، ج ۳، ص ۱۸۷.

۵- همان منبع، همان ص.

۶- مثنوی معنوی، ۴۶۰۴/۶.

۷- ۲۳۲/۶.

محورهای اندیشه مکتب مولانا در نیایش

نیایش در مکتب مولانا بر اساس پنج محور بسیار مهم بنیان نهاده شده است:

- ۱- «معبود بی همتا» یگانه معشوق بی بدیل عالم هستی که با اولین تجلیش همه هستی را عاشق خود کرد.
- ۲- «انسان» عاشق سرگشته‌ای که (نی) نماد آن است که هر لحظه نای فراق سر می‌دهد.
- ۳- «عشق» رشته ناگسستنی بین عاشق و معشوق و این حبل‌المتین بین انسان و معبود یگانه است.
- ۴- «هجران» رستاخیزی که دریای عشق را به تلاطم و می‌دارد و جز با یاد دوست آرام نمی‌گیرد.
- ۵- «وصل و وحدت» قربان‌گه مقدس عشق، که اگر جان عاشق را در مقابلش بپذیرند متنی گران بر گردن او نهاده‌اند.

آنچه در جهت معشوق از نای وجود عشق می‌تراود دعا است. پس دردنامه نی وجود انسان، نیایش او به درگاه حضرت حق است که همه عالم را از طنین پر سوز و نوای خود پر کرده است. از نظر مولوی وقتی درد نیست عشقی وجود ندارد، وقتی عشق نباشد نیایشی در کار نیست محرک همه دعا‌های بشری عشق است که از سوز و گداز درد بر می‌خیزد و همه سوز و گدازها هم از هجران و فرقت معشوق نشأت می‌گیرد و عاشق با اینکه درد معشوق را عین درمان می‌داند چشم به ساحل امید وصل دوخته است و جان بر کف به سوی مذبح عشق می‌شتابد، تا تمام هستی‌اش را به عنوان یک هدیه ناچیز قبول کنند و برای این توفیق بزرگ دعا می‌کند.

نیایش و عشق

عشق را از «عشقه» گرفته‌اند و آن گیاهی است که در باغ پدید آید در بن درخت؛ اول، بیخ در زمین سخت کند، پس سر بر آرد و خود را در درخت می‌پیچد و همچنان تا جمله درخت را فرا گیرد و چنانش در شکنجه کند که نم در میان درخت نماند، و هر غذا که به واسطه آب و هوا به درخت می‌رسد به تاراج می‌برد تا آنگاه که درخت خشک شود. نیایشگران با علم به این همه سوز و گذار آتش عشق آن را چون جان عزیزش می‌دارند، سوختن در آن را مایه

آرامش و نجات خود می‌دانند!

پس مقام عشق، جان صحتست
رنج‌ها اش حسرت هر راحت است^۲

خوش بسوز این خانه را ای شیرمست
خانسه عاشق چنین اولی تراست

بعد از این من سوز را قبله کنم
زان که من شمعم به سوزش روشنم^۳

عشق قهار است و من مقهور عشق
چون شکر شیرین شدم از شور عشق^۴

سخن مولوی از عشق، سخن از دریای متلاطم و پر امواجی است که هیچ کرانه‌ای برایش متصور نیست؛ آن چه که فردوسی و دیگر حماسه سرایان عالم درباره اساطیر عالم هنری خود می‌گویند، او با درجات بالاتری از آن‌ها در وصف عشق می‌گوید. به طوری که عقل و فکر آدمی حیران و خیره می‌گردد؛ آیا واقعاً عشق همان اسطوره‌ی عالم عرفان مولوی است؟ که با اعجاز خود همه را مبهوت کرده است اگر آشیانه سیمرغ در شاهنامه از خلق بیگانه بود، یعنی، دست مردم به آن نمی‌رسید.

و اگر سیمرغ در شاهنامه فقط دو بال داشت پرنده عشق مولوی دارای پانصد پر است فقط یک پر عشق در مثنوی از آسمان به زمین می‌رسید.

عشق را پانصد پر است و هر پری
از فراز ارض تا تحت الثری^۵

اگر خاقانی به ادعای خود ذات سیمرغ را می‌بیند،... :

حضرت عشق معلماً دیده‌ام
ذات سیمرغ آشکار دیده‌ام^۶

مولوی برای شرح عشق، نه دیدن آن، باید صد قیامت از سر بگذراند و عاقبت باز شرح آن

۱- فی الحقیقه العشق، ص ۱۴.

۲- مثنوی معنوی، ۶/۴۹۹۴.

۳- همان، ۶/۶۲۰-۶۱۹.

۴- همان، ۶/۹۰۲.

۵- همان، ۵/۲۱۹۱.

۶- دیوان خاقانی، ص ۲۷۲.

نا تمام می ماند.

شرح عشق ار من بگویم بردوام صد قیامت بگذرد و آن ناتمام^۱
نیایشگر برای پرواز به کوی حضرت دوست بر چنین بُراقی از عشق می نشیند تا معراج کند
آتش عشق نیایشگر آن چنان بر می افروزد که هر غیر معشوقی را می سوزاند.

عشق آن شعله است کو چون برفروخت هرچه جز معشوق، باقی، جمله سوخت
تیغ لا در قتل غیر حق براند درنگر زان پس که بعد لا چه ماند^۲

«صورت فرع عشق آمد که بی عشق این صورت را قدر نبود فرع آن باشد که بی اصل
نتواند بودن پس الله را صورت نگویند چون صورت فرع باشد او را فرع نتوان گفتن بودن پس
الله را صورت نگویند چون فرع باشد او را فرع نتوان گفتن که عشق نیز بی صورت
متصور نیست و منعقد نیست پس فرع صورت باشد گوییم چرا عشق متصور نیست بی
صورت بلکه انگیزنده صورت است صد هزار صورت از عشق انگیزته می شود هم ممثل هم
محقق اگر چه نقش بی نقاش نبود و نقاش بی نقش نبود»^۳

«عشق اگر در عشق بکوبد، از آن شهیدش خوانند که به سیف غیرت در منزل ابتلا کشته
شود و به آتش عشق و به احتراق در کتمان سوخته شود گفت علیه السلام: «من أحرقَ
بنارالعشق فهو شهيد و من قتل فی سبيل العشق فهو شهيد» چون به عشق شهید شد، با انبیاء در
حضرت جبروت به برکت هم عنان شد. زیرا که شاهراه عشق مقتل شهداست و عشق شاهراه،
انبیاست»^۴

سوز و گدازهای نیایشگران و عارفان در نیایش آن ها حاصل همان عشق سوزناک است. که
«طیب رنجور جوست»^۵ نیایشگر نیایش می کند و در لحظه لحظه دعای خود برگرد شمع سمع

۱- مثنوی معنوی، ۲۱۹۰/۵.

۲- همان، ۵۸۸-۵۸۹/۵.

۳- فیه ما فیه، ص ۱۳۱.

۴- عبهرالعاشقین، ص ۲۵.

۵- عشق طیب است که رنجور جوست ورنه چرا خسته و بیمار می (د/ش/۳۳۰۴)

معشوق می‌گردد لذا دعاهایش نیز رنگ و بوی آتش می‌گیرد.

دعاگویی است کار من بگویم تا نطق دارم قبول تو دعاها را بر آن باری چه حق دارم
به گرد شمع سمع تو دعاها ام همی گردد از آن چون تیر پروانه دعای محترق دارم^۱

نیایش گران و نماز گزاران حقیقی کسانی هستند که راضی نمی‌شوند حتی یک لحظه نیایش و نماز خود را با دنیا و هر آنچه در آن هست معامله کنند آن‌ها یوسف نجوای خود را قدر می‌دانند و ارجش می‌نهند «اینک می‌گویند: «رُكْعَتَيْنِ مِنَ الصَّلَاةِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا» پیش هر کس نباشد پیش آن کس باشد که اگر رکعتین از وفوت شود بالای دنیا و آنچه دروست باشد فوت دو رکعتش «دشوارتر آید»^۲

پس کار پاکبازان عشق باشد توجه به معشوق ازلی و ابدی که حسن او را زوال و انقطاع
نباشد^۳

عشق آن زنده‌گزين كو باقى است كز شراب جانفرايت ساقى است
عشق آن بگزين كه جمله انبياء يافتند از عشق او كار كيا

نیایش گران بر علت وجود و منشأ هستی عالم عشق می‌ورزند از منظر آنان عشق حقیقی فقط برای خداست و هر عشقی به غیر خدا عشقی مجازی است مولوی همه زیبای دنیوی را شعاعی از پرتو خورشید معشوق حقیقی می‌داند که اگر هر لحظه فیض رحمت جمال خودش را از هر زیبا رخی بردارد هیچ زیبایی و طراوتی در کار نخواهد بود.

صورت ظاهر فنا گردد بدان عالم معنی بماند جاودان^۴

آن شعاعی بود بر دیوارشان جانب خورشید و رفت آن نشان^۵

۱- دفتر شعر.

۲- فیه مافیه، ص ۱۹.

۳- لبّ لباب مثنوی، ص ۳۵۷.

۴- مثنوی معنوی، ۱۰۲/۲

۵- همان، ۵۲۲/۳

زین سپس بستان تو آب از آسمان چون ندیدی تو وفا در ناودان^۱
مولوی عشق را مطهر و پاک کننده می‌داند که هر کس جرعه‌ای از آن بنوشد پاک می‌شود و معتقد است قالب انسانی برای عشق باختن بسیار ضعیف است.

دیو اگر عاشق شود هم گوی برد جبرئیلی گشت و آن دیوی بمرد^۲
با دو پا در عشق نتوان تاختن با یکی سر عشق نتوان باختن
هر کسی را خود دو پا و یک سر است با هزاران پا و سر، این نادر است^۳

«گرمی و حرارت عشقی که از کانون نور توفیق و عنایت الهی شخص طالب کمال و اهل سیر و سلوک روحانی رسیده باشد زودتر و بی خطرتر از ریاضت‌ها و عبادت‌های معمولی او را به سر منزل مقصود می‌رساند»^۴

نیایشگر عاشقی است که صفای او از عشق نیایش است همان طوری که قامت دعای او از قیامت عشق برپاست.

اگر این آسمان عاشق نبودی نبودی سینه او را صافی
وگر خورشید هم عاشق نبودی نبودی در جمال او ضیایی
زمین و کوه اگر نه عاشقندی نرسستی از دل هر دو گیایی^۵

«لیکن نقش فرع بود و نقاش اصل کحرکة إلی صبیح مع حرکة الخاتم تا عشق خانه نبود هیچ مهندس صورت و تصور خانه نکند»^۶

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱- همان، ۵۶۰/۳.

۲- همان ۳۶۴/۶.

۳- همان ۴۶۰/۶-۴۶۰/۴.

۴- مولوی چه می‌گوید، ص ۱۰.

۵- دفتر شعر، ۲۶۷۲.

۶- فیه ما فیه، ص ۱۸۳.

عشق تو منادیی به عالم در داد تا دلها را به دست شور و شر داد
و آنکه همه را بسوخت و خاکستر کرد و آورد به باد بی نیازی برداد»

«در آن بی نیازی ذرات خاکستر آن دلها رقصانند و نعره زنانند و اگر نه چنین اند پس این
خبر را که او را داد و هر دم این خبر را که تازه می‌کند و اگر دلها حیات خویش در آن
سوختن و باد بر دادن نبینند چندین چون رغبت کنند در سوختن آن دلها که در آتش شهوات
دنیا سوخته و خاکستر شدند هیچ ایشان را آوازه‌ای و رونقی می‌بینی می‌شنوی^۱»
دل نیایشگر به زمین تشنه‌ای می‌ماند که همیشه چشم در آسمان رحمت حق دارد که باران
لطفش سیرابش کند.

تو آسمان منی، من زمین به حیرانی که دم به دم زدل من چه چیز رویانی
زمین خشک لبم، به یاد آب کرم زمین زآب تو یابد گل و گلستانی^۲

نیایشگر عاشق است و عاشقی طراوت و حلاوتی دارد که اگر از جانب معشوق مورد قبول
نیفتد لذتی نخواهد داشت پس کسی که در محراب عشق به نماز می‌ایستد قامت او را برانزده
راز و نیاز دانسته‌اند که توفیق قیامش داده‌اند.

هیچ عاشق خود نباشد وصل جو که نه معشوقش بود جو یای او
چون در این دل برق مهر دوست جست اندر آن دل دوستی می‌دان که هست
در دل تو مهر حق چون شد دو تو هست حق را بی گمانی مهر تو^۳

عشق محبوب، همه‌ی جان و دل نیایشگر عاشق را می‌گیرد و او را هر لحظه با کاروان
مناجاتش به سوی سر منزل خود رهنمون می‌گردد خلوت نیایش او در درازای شبها و سپیده
سحرگاهان آرامش بیشتری به نیایشگر عاشق می‌دهد «جوانمردا هرگز گمان مبر که عشق دنیا و
شوق باهم راست آید (أَلَدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ ضِدَانٌ إِذَا رَضِيَتْ أَحَدَهُمَا سَخَطَتِ الْآخِرَى) یا دنیا را

۱- همان منبع، ص ۱۸۳.

۲- د.ش، ۳۰۴۸.

۳- مثنوی معنوی، ۳/۳۹۴-۳۹۳.

توانی بودن یا عقبی را یا هوا توانی یا خدا را اما آنکه هم دنیاخواهی و هم آخرت، آن بکاری نیاید، چه دوستی او سلطانیست که با کس نسازد^۱»

هر خسی را این تمنا کی رسد؟ موسیقی باید که اژدرها گُشد
صد هزاران خلق ز اژدرهای او در هزیمت کشته شد از رای او^۲

عارف و عاشق واقعی تنها شیفته ظواهر نیست بلکه به مسبب و خالق حقیقی عشق می‌ورزد و عالم را که منظر تجلی گاه اوست دوست می‌دارد:

خانه معشوقه‌ام، معشوق نی عشق بر نقدست، بر صندوق نی
هست معشوق آنک او یک تو بود مبتدا و متتهالات او بود
چون بیابی‌اش، نمانی منتظر هم هویدا او بود، هم نیز سیر
سیر احوالست، نه موقوف حال بنده آن ماه باشد ماه و سال^۳

«ای جوان مرد! اگر پنبه با آتش عشق بازی کند آتش با او چه گوید؟ گوید: وصال ما مبذول است تو را از جانب کرم ما و لیکن موقوف است این وصال بر فنای تو، تا تو باشی هرگز وصال نبود. اندر ره عشق یا تو گنجی یا من! «ضرب الله مثلاً» آتش را با پنبه قرب بیاید درد بدایت اما چون سوخته وصال شد دیگر فراق را دست به دامن دولت او نرسد که آن آتش او را خاکستر کرد^۴»

هست صافی، محرق عشق ذوالجلال ابن کس نه فارغ از اوقات و حال
غرقه نوری که او لم یولدست لم یلد لم یولد آن ایزدست
رو چنین عشقی بجو، گر زنده‌ای ورنه وقت مختلف را بنده‌ای

۱- کلیات سعدی، مجالس پنج گانه (مجلس سوم)، ص ۲۵

۲- مثنوی معنوی، ۱۰۶۶/۳-۱۰۶۵.

۳- همان، ۱۴۱۹/۳-۱۴۱۷.

۴- نامه های عین القضاة، ص ۱۷۲، ش ۲۵۸.

بنگر اندر نقش زشت و خوب خویش بنگر اندر عشق و در مطلوب خویش
بنگر آنک تو حقیری یا ضعیف بنگر اندر همت خود ای شریف^۱

أَيُّهَا الْعُشَّاقُ أَلَسْتُمْ يَا لَكُمْ أَنْتُمْ الْبَاقُونَ وَالْبُقِيَا لَكُمْ
أَيُّهَا السَّالُونَ قَوْمُوا وَأَعَشَقُوا ذَاكَ رِيحٌ يُوسَفٍ فَاسْتَنْشَقُوا^۲

آن بوی خوش یوسف همان ذکر و یاد حضرت معبود است که گلزار وجود انسان را همیشه شاداب و با طراوت نگه می‌دارد. و در کلمه مقدس «الله» ذکر و نیاز نهفته است «غیرت معشوق اقتضا کرد که عاشق غیر او را دوست ندارد و به غیر او محتاج نشود لاجرم خود را عین همه اشیا کرد، تا هر چه را دوست دارد و به هر چه محتاج شود او بود»^۳

تا «نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» تو را وارهانند زین و گویند برترا
جز به نفخ حق نسوزد نفخ سحر نفخ قهر است این و آن دم نفخ مهر^۴

«عشق را آتش است که چون در دل افتد هر چه در دل یابد بسوزد. تا حدی که صورت معشوق را نیز از دل محو می‌کند مجنون مگر در این سوزش بود گفتند: لیلی آمد. گفت: من خود لیلی‌ام و سربه گریبان فراغت برد. لیلی گفت: سربرآر که که منم محبوب تو. در دعا، مصطفی (ع) از این مقام چنین خبر داد که أَللَّهُمَّ اجْعَلْ حُبَّكَ أَحَبُّ مِنْ سَمْعِي وَ بَصْرِي»^۵.

پس وصال این، فراق آن بود صحت این تن، سقام جان بود
سخت می‌آید فراق این ممر پس فراق آن مقبر دان سخت‌تر
چون فراق نقش سخت آید ترا تا چه سخت آید ز نقاشش جدا

۱- مثنوی معنوی ۱۴۳۸/۳-۱۴۳۴.

۲- همان ۸۵۰/۴-۸۴۹.

۳. لمعات، ص ۵۹.

۴- مثنوی معنوی، ۳۲۰۴/۴-۳۲۰۳.

۵- همان، ص ۵۹.

ای که صبرت نیست از دنیای دون چونت صبرت از خدا ای دوست چون^۱

«إلهي مَنْ ذَا الَّذِي ذَاقَ حَلَاوَةَ مَحَبَّتِكَ فَرَامَ مِنْكَ بَدَلًا. بارخدایا! کیست که شربت محبت تو را بچشد و از آن پس دلش به دیگری بکشد.

حقیقت محبت رابطه ایست از روابط اتحاد که محب را بر محبوب بندد، و جذبه ایست از جذبات محبوب که محب را بخود کشد. و بقدر آنکه او را بخود می کشد از وجود او چیزی محو می کند تا همه صفات او را از او اول قبض کند و آنگاه ذات او را بقبضه قدرت از او بریابد و به بدل آن ذاتی که شایستگی اتصال به صفات خود دارد بدو بخشد.

و اتصال بر دو قسم است، اتصال شهودی و اتصال وجودی. اتصال شهودی وصول سر محب است به محبوب در مقام مشاهده چنانکه نوری گوید الاتصالُ مُكاشَفَاتُ الْقُلُوبِ وَ مَشَاهِدَاتُ الْأَسْرَارِ. و اتصال وجودی عبارتست از وصول ذات محب به صفات محبوب و اتصافش بدان. و مراتب آن را نهایت نیست، چه کمال اوصاف محبوب را غایت نیست. و این حال را سیر فی الله خوانند. چندان که منازل آن را قطع کنند بنهایت نرسند و هر چه در دنیا بدان رسند هنوز اول منزلی بود از منازل وصول^۳.

«حضرت رب العالمین می فرماید: که ای بیچاره فرزندم آدم! چرا نه وامن دوستی کنی که سزاوار دوستی منم. چرا نه و امن بازار کنی؟ که جواد و مفضل منم، چرا و امن معاملات درنگیری که بخشنده فراخ بخش منم، نه رحمت ما تنگ است و نه نعمت از کس دریغ^۴».

چونک صبرت نیست زین آب سیاه چون صبوری داری از چشمه اله
چونک بی این شرب کم داری سکون چون زابری جـدا وز یشربون^۵

«مؤمن چون خود را فدای حق کند، از بلا و خطر و دست و پا چرا اندیشد چون سوی

۱- مثنوی معنوی، ۱۲/۴-۳۲۰-۱۲۰۹.

۲- مفاتیح الجنان، (مناجات خمس عشره)، ص ۲۶۰.

۳- مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، ص ۳۷۵.

۴- کشف الاسرار و عده الابرار، جلد اول، ص ۲۰۹.

۵- مثنوی معنوی، ۳۲۱۴/۴-۳۱۲۳.

حق می‌رود، به دست و پا چه حاجت است؟!^۱

حضرت حق، میل و شور دعا و نیایش را خود به بندگانش الهام می‌دهد:

هم زاول تو دهی میل دعا تو دهی آخر دعاها را جزا
اول و آخر تویی ما در میان هیچ هیچی که نیاید در میان^۲
نیایش گران در حقیقت عاشقانی هستند که از نیایش خود لذت می‌برند و به آن عشق می‌ورزند.

عاشقان را شادمانی و غم اوست دستمزد و اجرت خدمت هم اوست
غیر مهتاب از تماشایی بود عشق نبود، هرزه سودایی بود
عشق آن شعله‌ست کو چون برفروخت هر چه جز معشوق باقی، جمله سوخت
تیغ لا در قتل غیر حق براند در نگر زان پس که بعد لا چه ماند؟^۳

عاشق آنچنان شیفته است که جز از حضرت حق به چیزی دیگری فکر نمی‌کند.
مولوی با برداشتهایی از قرآن، احادیث و روایات، عاشقانه و متضرعانه به درگاه معبود نیایش می‌کند:

يَا إِلَهِي سَكَّرَتْ أَبْصَارُنَا فَأَعْفُفْ عَنَّا أُثْقَلْتَ أَوْزَارُنَا
يَا خَفِيًّا قَدَمَلَاتِ الْخَافِيَيْنِ قَدْ عَلَوْتَ فَوْقَ نُورِ الْمَشْرِقِينَ^۴
يَا خَفِيًّا لَدَاتِ مَخْسُوسِ الْعَطَا أَنْتَ كَالْمَاءِ وَنَحْنُ كَالرِّخَا.
أَنْتَ كَالرِّيْحِ وَنَحْنُ كَالْغُبَارِ تَخْتَفِي الرِّيحُ وَغَبْرَاهَا جِهًا^۵

۱- فیه مافیه، ص ۱۷۸.

۲- مثنوی معنوی، ۳۵۰۱/۴-۳۵۰۰.

۳- همان، ۵۸۶۵۸۹/۵.

۴- مثنوی معنوی، ۳۳۰۸/۵-۳۳۰۷.

۵- همان، ۳۳۱۱/۵-۳۳۱۰.

نیایشگر واقعی عاشق است هرچقدر شدت عشق به جمال حضرت حق بیشتر شود، سوز و گدازش از هجر محبوب ازلی و ابدی بی کران خواهد بود.

نیایش در حقیقت عروه الوثقیای الهی است که انسان را از چاه تعلقات دنیوی به آسمان معنویت و آرامش می‌رساند؛ نیایشگر با دعا و مناجات خود، دست در این حبل المتین حق می‌زند؛ تا خود را از اضطراب‌ها و تنش‌های درونی، رها سازد.

دست، کورانه به حبل الله زن جز بر امر و نهی یزدانی، متن
چيست حبل الله رها کردن هوا کین هوا شد صرصری، مرعاد را
خلق در زندان نشسته از هواست مرغ را برها بیسته از هواست^۱

به مصداق آیه شریفه «أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ»^۲ آگاه باشید یاد خدا دل‌ها را آرام می‌کند. نیایش، یاد خدا و سخن صواب است.

دل بی‌آرامد به گفتار صواب آنچنانکه تشنه آرامد به آب
جز دل محجوب کو را علتی ست از نبیّش تا غبی تمییز نیست^۳

«امروزه نقش دعا به عنوان یک پناهگاه روحی در مقابل ناملازمات تمدن جدید غیرقابل انکار است، روانشناسان بیدار برای معالجهٔ بیمارانی که از خود و اطرافیان خود نا امید شده‌اند، دعا را توصیه می‌کنند و بهترین روش درمان بیماری‌های روانی را تکیه به خدای تعالی و نیایش به درگاه پاکش می‌دانند.

بشر بدون تکیه‌گاه - چون علفی بی‌ریشه - دستخوش تندباد حوادث است و خود را در دار هستی تنها می‌یابد. نگرانی از بیماری، نداری، تشویش از آینده‌ای مبهم و سرانجام هراس از نیستی و نابودی، یعنی مرگ همانند خوره روح سرگردان وی را می‌خورد و هر روز بر هراس وی می‌افزاید، بی‌هدف خود را به سرگرمی‌های آنی، فیلم‌های مبتذل، مشروبات الکلی، مواد مخدر و چیزهای بی‌محتوای دیگر مشغول می‌کند، از خود فرار می‌کند و خویش را نفی

۱- همان، ۳۴۹۳/۶-۳۴۹۲.

۲- سوره رعد، آیه ۲۸.

۳- مثنوی معنوی، ۴۲۷۷/۶-۴۲۷۶.

می‌کند. همه این‌ها از بی‌اعتقادی به نیرویی است که توانا و محیط بر همه چیز و مدبر و سرپرست همه می‌باشد، اما یاد خدا و نیایش به درگاه بلندش و تکیه بر خدا همه نگرانی‌ها را برطرف می‌سازد، کافی است، لحظه‌ای با خدای خویش خلوت کند و مشکلات خویش را با وی در میان گذارد و از او حل گرفتاری‌های خویش را بخواهد، عقده‌های روانی او گشوده می‌شود و هیولای مهیب اضطراب روانی رخت بر می‌بندد و وی آرام و قرار می‌یابد.^۱ زیرا خود را در حضور کسی می‌بیند که به مصالح وی آن طور که باید، اقدام می‌کند و تربیت وی را به نحو احسن بر عهده دارد و ابراهیم‌وار می‌گوید:

«الذی خلقنی فھو یھدین و الذی ھو یطعمنی و یسقین و اذا مرضت فھو یشفین والذی یمیتنی ثم یحیین و الذی اطعم ان یغفرلی خطیئتی یوم الدین».^۲

(می‌پرستم همان خدایی که مرا بیافرید و به لطف خود به راه راستم هدایت می‌فرماید، همان خدایی که چون گرسنه شوم به کرم خود مرا غذا می‌دهد و چون تشنه شوم سیراب می‌گرداند، همان خدایی که چون بیمار شوم مرا شفا می‌دهد، همان خدایی که مرا (از حیات چند روزه دنیا) می‌میراند و سپس به حیات ابدی آخرت زنده می‌گرداند.)

«بنابراین با تکیه بر خدا روح آزاد می‌گردد و جهان لایتناهی را میدان جولان خویش قرار می‌دهد و با همه جهان آشتی می‌کند و آنها را بیدار می‌بیند».^۳

مولوی معتقد است اگر ما بتوانیم نفس مان را پاک و مهذب کنیم با دعا و نیایش به آرامش درونی دست خواهیم یافت.

از ذکر بسی نور فزاید مه را در راه حقیقت آورد گمراه را
 هر صبح و نماز شام خود ساز ایمن گفتن لا اله الا الله را
 ای شب شادی همیشه بادی شادا عورت بیداری قیامت باادا
 در یاد من آتشی است از صورت دوست ای غصه آگیز تو زهر داری یاداً

۱- آداب راز و نیاز به درگاه بی نیاز، ص ۱۸-۱۷.

۲- سوره شعرا، آیات شریفه ۸۲-۷۸.

۳- آداب راز و نیاز به درگاه بی نیاز، ص ۸۲-۷۸.

۴- رباعیات مولوی (۱۱).

این در سخن ترزای مقدس نیز هست که: «اجازه نده چیزی تو را آشفته کند، اجازه نده چیزی تو را بترساند، همهٔ امور سپری می‌شوند، تنها خداست که تغییرپذیر نیست. انسانی که با خداست، هیچ کمبودی حس نمی‌کند، خدا به تنهایی برای او کافیست»^۱.

دکتر الکسیس کارل برندهٔ جایزهٔ نوبل در طب و فیزیولوژی بیان داشته است: «تنها شرط ضروری برای هر رویدادی دعا کردن است»^۲. نیاشگر حقیقی نوای آهنگ خوش طنین دل خود را با عشق و محبت حضرت دوست کوک می‌کند، جان او از نعمهٔ جان‌نواز آن آرام می‌گیرد و چون صاحب نوای حقیقی جاودانه است، پس او همیشه در آرامش و فراغت خواهد بود و هیچ بی‌نوایی و یأس را در حریم عشق او راه نخواهد بود.

زین پس ما مگو و از چون درگذر چون ز چونی دم زند آنکس که شد بیچون خویش
 باده غمگینان خورند و ما زهی خوش دل تریم رو به محبوسان غم ده ساقیا افیون خویش
 خون ما بر غم حرام و خون غم بر ما حلال هر غمی گوگرد ما گردید شد در خون
 باده گلگونه‌ست بر رخسار بیماران غم خویش ما خوش از رنگ خودیم و چهرهٔ گلگون خویش^۳

نیاشگر عاشق هرگز از آب حیات نیایش سیر نمی‌گردد و تبلور ارتباط با حضرت در وجود بعضی از انسان‌ها این خاکیان عرش نشین اوج می‌گیرد که عالمان حقیقت بین و فرشتگان را به تحسین و تواضع در مقابلشان وا می‌دارد.

از نظر مولوی ذکر فکر را بالا می‌برد و وجود انسان را هنجار می‌بخشد او را از پریشانی و اضطراب محفوظ می‌دارد.

ذکر آرد فکر را در اهتزاز ذکر را خورشید این افسرده ساز
 اینقدر گفتیم باقی فکر کن فکر اگر جامد بود رو ذکر کن^۴

۱- برای هر مشکلی راه حل معنوی وجود دارد، ص ۱۳۲-۱۳۳.

۲- بحث در روانشناسی مثبت اندیشی، ص ۳۲۱.

۳- دیوان شمس، غزل ۱۲۴۷.

۴- مثنوی معنوی، ۱۴۷۷/۶-۱۴۷۶.

و این سخن برداشتی از کلام مقدس وحی است که: «الَا بذكر الله تطمئن القلوب»^۱ یعنی آگاه باشید یاد خدا دلها را آرام می‌کند.

مولوی به تبعیت از معارف الهی و فرامین قرآنی معتقد است که «ذکر» فکر را بالا می‌برد و آن را از دسترس خار خار هم و غم مادی محفوظ داشته، از آرایش‌ها پاک می‌کند.

ذکر گو تا فکر رو بالا کند ذکر گفتن فکر را والا کند
ذکر حق پاکست و چون پاکی رسید رخت بر بندد برون آید پلید^۲

مولوی وجود انسان را همان فکر و اندیشه می‌داند، پس اگر فکر او اصلاح شود در حقیقت زندگی او هنجار می‌یابد و او را از تنش‌ها رهایی بخشد چون:

ای برادر تو همان اندیشه‌ای مابقی خود استخوان و ریشه‌ای
گر گلست اندیشه‌ی تو گلشنی و بر بود خاری تو همیشه گلخنی^۳

کلام وحی در «انما یخشی الله من عباده العلماء» با حصر «انما» تاکید بر بعد عظمت مسئولیت عالمان و اندیشمندان به رعایت تقوی و پرهیزکاری دارد و اساس و بنیان نیایش بر تقواست و عالمان و دردمندان مخلص نیایشگران واقعی‌اند. چون جاهلان و بی‌دردان از رایحه‌ی جان بخش دعا محرومند.

از منظر مولوی همه ذرات عالم و تمامی اجزای وجود انسان که از حیظه‌ی آن خارج نیست، از ذکر حق شاد و مسرور می‌گردد و شمیم دل انگیز ذکر فضای عالم هستی و جان و تن انسان را معطر می‌سازد.

آرامش و طمأنینه‌ی ای در مضامین ادعیه گرانسنگ منابع اسلامی ما وجود دارد که نشانگر تاثیر دعا در آرامش روح و روان انسان است. در دعای جوشن کبیر آمده است: «یا مُفَرِّجُ الْهُمومِ، یا مُنَفِّسَ الْغُمومِ». (ای برطرف کننده

۱- سوره رعد، آیه ۲۸.

۲- مثنوی معنوی، ۱۸۶/۳-۱۸۵.

۳- همان ۲۷۸/۲-۲۷۷.

اندوه‌ها، ای زایل کننده غم‌ها^۱ (یا سُرُورِ الْعَارِفِينَ، يَا مُنَى الْمُحِبِّينَ... يَا مُنْفَسَّ عَنِ الْمَكْرُوبِينَ يَا يَا مُفَرِّجَ عَنِ الْمَعْمُومِينَ. (ای مایه نشاط عارفان، ای آرزوی دل‌محبان... ای شادکن پریشان‌خاطران، ای نشاط بخش غمناکان).^۲

مولوی خودش را سرمست یاد و ذکر الهی می‌داند که او را از هلاکت و سستی می‌رهاند و به او سرزندگی و شادابی روحانی می‌بخشد آنچه‌ان طراوتی که به غیر از یاد و لطف خدا هیچ قدرتی را یارای اعطای آن بر دل و جان انسان نمی‌باشد.

کیف اتوبُّ یا اخی من سکرٍ کأرجوان لیسَ من التُّرابِ مُعْصِرُهُ بِلا مکان
خطَّ علی کووئُسهَا کتابَهُ شَارِحُهُ یأمنُ من یشربها من الممات والهوان^۳

ای برادر! از این شراب ارغوانی چگونه توبه کنم که عصاره گیرنده آن از عالم خاکی نیست بلکه لامکان است. بر کاسه‌های آن کتاب مفصلی نوشته شده است که هر کس از آن بنوشد، از نیستی و سستی نجات پیدا می‌کند. او پرواز می‌کند و اوج می‌گیرد، مگر نه اینکه ذکر و نیایش باعث رشد و تعالی جان اوست و او را تا به معراج قرب حضرت دوست می‌رساند چون جان و دلش به توصیه عشق کسوت یقین پوشیده است، روئین زرهی! که هیچ تیر و سوسه‌ای از رشک و تردید را در آن راهی نیست.

العشوقُ یقولُ لَیْ تَزینُ الزینیهُ عنـدنا تـیقن^۴

«در آدمی دردی و عشقی و دردی و خارخاری و تقاضایی هست که اگر صد هزار عالم ملک شود که نیاساید و آرام نیابد. این خلق به تفصیل در هر پیشه‌ای و صنعتی و منجی و تحصیل نجوم و طبّ و غیر ذلک می‌کنند و هیچ آرام نمی‌گیرند زیرا آنچه مقصود است به دست نیامده است آخر، معشوق را «دل آرام» می‌گویند یعنی دل به وی آرام گیرد! این جمله خوشی‌ها و مقصودها چون نردبانست و چون پای‌های نردبان، جای اقامت و باش نیست از بهر گذشتن است خنک او را که زودتر بیدار و واقف گردد، تا راه دراز برو کوتاه شود و در این

۱- مفاتیح الجنان، ص ۱۸۴، ش ۱۳.

۲- همان منبع، ص ۱۹۴، ش ۵۳.

۳- دفتر شعر.

۴- دفتر شعر.

پای‌های نردبان عمر خود ضایع نکند»^۱.

به ارزش‌های اعجاز‌گر نیایش علاوه بر مسلمانان، پیروان ادیان دیگر نیز تاکید می‌ورزند. «الکسیس کارل دانشمند، طبیب و فیزیولوژیست فرانسوی می‌گوید: کمیت عقل، آنجا که عشق قدم در راه می‌نهد، در می‌ماند و چنین به نظر می‌رسد که نیایش بلندترین قله تعبیر را در پرواز عشق از شب ظلمانی عقل، پیدا می‌کند و نیایش اگر با تمامی شرایطش انجام شود و با شدت، تداوم و اخلاص همراه باشد، هر چه را بخواهد بدست می‌آورد، و هر دری را که بکوبد، بر رویش گشوده می‌شود»^۲.

دکتر «ران رات» می‌نویسد: «این خدایی که بر فراز ما، در داخل دل ما، در اطراف ما... وجود دارد خدایی است که پیوسته به همه سو، به همه آفریده‌هایش عشق و محبت و شفقت و رحم و بخشایش دارد، و شما کافی است با این فرکانس، با خدای عزیز وارد ارتباط شوید تا بتوانید در همان خط موج الهی یا آسمانی قرار گیرید.

آن هنگام، در آن خط موج، انرژی شفا دهی، انرژی تمدید و ترمیم و احیاء شدن، از تو، جریان پیدا می‌کند. در یک دعای خالصانه و راستین ما می‌توانیم قلب و ذهنمان را برای دریافت انرژی خدا آماده سازیم، و خود را با خدایمان وحدت بخشیم»^۳.

و رابرت جرج گراهام می‌نویسد: «جمال زیبای الهی آنچنان با عظمت و پرستیدنی است که آدمی صرفاً با حالتی سراسر آکنده از شکستن می‌تواند به او بنگرد. در این عالم بالا ما همه سرشار از نوعی احساس سربلندی هستیم و بالاترین شادمانی و رضایت و خشنودی و سعادت ما در پرستش کردن اوست، این شادمانه‌ترین وظیفه، در سراسر عالم هستی است»^۴.
از منظر مولوی محضر انس الهی که با دعا و نیایش میسر می‌گردد از همه شادی‌ها و سرمستی‌ها شادی بخش‌تر و مست‌کننده‌تر است.

فَإِذَا أَنْتُمْ سَكِرْتُمْ إِنَّ فَوْقَ السُّكْرِ سُكْرًا فَأَقْرَعُوا بِأَبِّ النَّقَاصِ وَ أَسْأَلُوا لَنَا تَقْنِطُونِي

۱- فیه ما فیه، ص ۶۴.

۲- نیایش، ص ۵۳.

۳- دعا دریچه ای به سوی ماوراء، ص ۱۳۹.

۴- نامه‌های از عالم بهشت، ص ۴۰.

إِنْ أَرَدْتُمْ إِنْتِغَاشًا فَاتَّقُوا مَكْرَ الظُّنُونِ إِنْ نَكَسْتُمْ فَاسْتَقِيمُوا وَاحْذَرُوا رَيْبَ المُنُونِ^۱

شک و تردید آفت یقین است و اگر پایه‌های یقین متزلزل گردد نیایشی در کار نخواهد بود. چون وقتی دل و دیدگانمان را برای کسب فیض و رحمت گستریم که امیدوار باشیم. مولوی ذکر را سر چشمه پاکی و آرامش می‌داند.

ذکر کن تا وا رهی از فکر خود ذکر کن تا فرد گردی از جسد
ذکر گو تا فکر رو بالا کند ذکر گفتن فکر را والا کند
ذکر حق پاکست چون پاکی رسید رخت بر بندد برون آید پلید

نتیجه گیری

مولوی به تبعیت از ابن عربی و سنائی و عطار، عشق را مایع حیات دنیا و ما فیها می‌داند، و عقیده دارد که آنات و لمعات عشق است که کل کائنات را به نیایش کشیده است و عشق همان اسطوره عالم عرفان مولوی است که نیایشگر خاک نشین را تا اوج آسمان معرفت می‌رساند و در معنی این روایت که: «رکعتین من الصلوة خیر من الدنيا و ما فیها».

اعتقاد دارد که مضمون حدیث برای آن نیایشگری است که سنگینی فوت دو رکعت نماز برایش از سنگینی به هدر رفتن تمامی دنیا و آنچه در آن است نا گوار تر است. نیایش همان گفتار صواب است که دل به وسیله آن به عشق محبوب آرام می‌گیرد.

ذکر، نور دل انسان را افزون می‌کند و او را از گمراهی و خود پرستی به راه حقیقت در می‌آورد. نیایشگران عاشق هرگز غمگین نمی‌شوند بلکه ذکر و یاد دوست همیشه آن‌ها را با طراوت و شاداب نگه می‌دارد.

اعتقاد مولوی، در عالم معرفت و نیایش برگرفته از کلام وحی و معارف اسلامی است اما اندیشمندان فرهیخته غیر مسلمان نیز از قبیل الکسیس کارل، وین دبلیو دایر، ران رات، رابرت جرج گراهام و بعضی از علمای دیگر با نظریات خود آرامش بیشتر نیایشگران و عاشقان حقیقت را تأیید می‌کنند. از منظر مولوی، محضر انس الهی، که با عشق واقعی، دعا و نیایش میسر می‌گردد از همه شادی‌ها آرامش بخش تر است.

منابع و مأخذ

- ۱- قرآن مجید.
- ۲- ابن حزم اندلسی، ابومحمد علی بن احمد، طوق الحمامه، ص ۴۷، به نقل از دایرة المعارف اسلامی زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی.
- ۳- ابن عربی، محیی الدین، الفتوحات المکیه فی معرفه الاسرار المالکیه والملکیه، بی تا، بیروت، دار صادر.
- ۴- ابوعلی حسین، ابن سینا، الهیات، نجات، ترجمه سید یحیی یثربی تهران، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۷.
- ۵- افلاطون، پنج رساله، رساله مهمانی، ترجمه دکتر محمود صناعی، تهران، نشر کتاب، ۱۳۵۱.
- ۶- بقلی شیرازی، شیخ روزبهان، عبهرالعاشقین، به اهتمام هنری کرین و محمد معین، تهران، انتشارات منوچهری، چاپ سوّم، ۱۳۶۶.
- ۷- بهاء ولد، معارف، بهاءالدین محمدبن حسین خطیبی بلخی، مشهور به بهاءولد، ج ۱، به اهتمام بدیع الزمان فروزانفر، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و هنر، چاپ دوم، ۱۳۵۲.
- ۸- حافظ، شمس الدین محمد، نسخه فریدون میرزای تیموری به اهتمام احمد مجاهد، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۹- خاقانی، بدیل بن علی، دیوان، به کوشش ضیاءالدین سجّادی، تهران: انتشارات زوّر، چاپ ششم، ۱۳۷۸.
- ۱۰- دشتی، علی، سیری در دیوان شمس، تهران، نشر جاویدان، چاپ هفتم، ۱۳۶۲.
- ۱۱- رابرت جرج گراهام، نامه‌های از عالم بهشت (دعا دریچه‌ای به سوی ماوراء) ترجمه فریده، مهدوی، تهران، نشر تیر، چاپ اول، ۱۳۸۸.
- ۱۲- ران رات، دعا دریچه ای به سوی ماوراء (راهنمایی معنوی برای دوستداران دین و عرفان برای حضور در مسیر الهی)، ترجمه فریده، مهدوی دامغانی با مقدمه احمد مهدوی دامغانی، تهران، نشر تیر، چاپ اول، ۱۳۸۷.
- ۱۳- زرین کوب، عبدالحسین، بحر در کوزه، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۶.
- ۱۴- سعدی، شیخ مصلح الدین عبدالله، کلیات سعدی، مجالس پنج گانه (مجلس سوم)، با

- مقدمه و تصحیح محمد علی فروغی، تهران، انتشارات کتابفروشی علمی.
- ۱۵- سلطان ولد، رباب نامه، به اهتمام علی سلطانی گرد فرامرزی، تهران، نشر مؤسسه مطالعات.
- ۱۶- سهروردی، شیخ اشراق شهاب الدین، فی الحقیقه العشق. تهران، انتشارات مولی، چاپ سوم ۱۳۸۷.
- ۱۷- شریعتی، علی، {بی تا} نیایش، دفتر تدوین و انتشار آثار او در اروپا.
- ۱۸- عراقی، فخرالدین، لمعات، با مقدمه و تصحیح محمد خواجهوی، تهران، انتشارات مولی، ۱۳۶۳.
- ۱۹- قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، مناجات خمس عشره حضرت امام زین العابدین(ع)، به نقل از بحار الانوار، علامه محمد باقر مجلسی، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، به تصحیح سید صادق میر شفیعی، قم نشر مومنین «مناجاة المحیین ش ۹».
- ۲۰- کاشانی، عزالدین، محمد بن علی، مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه، تصحیح جلال الدین همایی، تهران، موسسه نشر هما، ۱۳۶۷.
- ۲۱- کاشفی، ملا حسین لبّ لباب مثنوی، به اهتمام سید نصراله تقوی، با مقدمه استاد سعید نفیسی. تهران، انتشارات اساطیر، چاپ چهارم ۱۳۸۶.
- ۲۲- محقق ترمذی، سید برهان الدین، معارف، به تصحیح بدیع الزمان فروزان فر، تهران، انتشارات نگارش وزارت فرهنگ، ۱۳۴۰.
- ۲۳- مولوی، جلال الدین محمد، دیوان شمس، با شرح حال مولوی بدیع الزمان فروزانفر، تهران: نشر امیر کبیر، چاپ هفتم، ۱۳۵۸.
- ۲۴- مولوی، جلال الدین محمد، فیه مافیه، به تصحیح و حواشی فروزانفر، تهران، نشر امیر کبیر، ۱۳۶۲.
- ۲۵- مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی، به تصحیح رینولدالین نیکلسون، تهران، انتشارات بهزاد، چاپ دوم، ۱۳۷۰.
- ۲۶- مولوی، جلال الدین محمد، مثنوی، به تصحیح قوام الدین خرمشاهی، تهران، انتشارات دوستان، چاپ چهارم، ۱۳۷۹.
- ۲۷- مولوی، جلال الدین، مجالس سبعه، به تصحیح فریدون نافذ، تهران، نشر جامی، ۱۳۶۳.

- ۲۸- میدی، ابوالفضل، رشید الدین، کشف الاسرار و عدة الابرار معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری، به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران.
- ۲۹- نائیجی، محمد حسین آداب راز و نیاز به درگاه بی نیاز ترجمه و تحشیه عدة الداعی و نجاح الساعی ابن فهد حلّی، نشر مطبوعات دینی قم، ۱۳۸۴.
- ۳۰- نورمن پیل، بحث در روانشناسی مثبت اندیشی، ترجمه فریبا مقدم، نشر پارسیان، ۱۳۷۴.
- ۳۱- همایی، جلال الدین، مولوی چه می گوید، تهران، نشر هما، انتشارات آگاه، چاپ پنجم، ۱۳۷۳.
- ۳۲- همدانی، عین القضاء، نامه‌ها، به اهتمام علی نقی منزوی و عقیف عسیران، تهران، نشر منوچهری و زوار، ۱۳۴۲.
- ۳۳- وین، دیلیو، دایر، برای هر مشکلی راه حل معنوی وجود دارد ترجمه سیما فرجی، انتشارات نسل نو اندیش، ۱۳۸۳.

